

تصویرپردازی «آب» در غزلیات سعدی

(ص ۲۲۰ - ۲۰۱)

مرتضی محسنی (نویسنده مسئول)^۱، سبیکه اسفندیار^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۷/۱۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

غزلیات مصلح‌الدین سعدی شیرازی فراتر از مضامین عاشقانه، حامل مفاهیم برجسته‌ای در عالم عرفان است که جلوه برخی از این مفاهیم را باید در واژه‌های خاص و پرکاربرد اشعار وی جست؛ یک از این واژه‌ها که بسامد قابل توجهی در غزلیات سعدی دارد، «آب» است. این واژه به همراه واژه‌های دیگری چون آتش، تشنگی، آبگینه، غرقه، کنار... و نیز در معنای اشک که در تقابل با آتش تبدیل به نماد میشود، یکی از خاصترین ویژگیهای سبک شخصی سعدی را میسازد. واژه «آب» به همراه سایر واژه‌هایی که در ارتباط با آن مورد بررسی قرار میگیرند، غزلیات سعدی را از اینکه در حدّ عشقی زمینی در جهان ظاهر باقی بمانند، فراتر برده و عشقی حقیقی و متعالی در عالم باطن را تصویر میکنند. آرایه‌هایی چون انواع ایهام، تضاد، تشبیه حسی، تشبیه تمثیلی، تشبیه مفرد و مرکب، لوازم این تصویرسازی برای نمودن مفاهیم پنهان این واژه‌ها هستند که در این میان، تضاد میان آب و آتش، و آب و تشنگی، برترین معانی عرفانی را تصویر میکنند؛ زیرا نتیجه مقاله نشان میدهد که «آب» در غزلیات سعدی و در تقابل با تشنه، نماد معشوق، تشنه نماد عاشق و آتش در تقابل با آب، نماد عشق قرار گرفته است. در این مقاله سعی میشود با نظر به سقایت سعدی در سلاسل جوانمردان و با توجه به جایگاه ویژه «آب» در غزلیات وی، با تحلیل این واژه پرکاربرد و واژه‌های مرتبط با آن، به مفاهیم پنهان واژه «آب» و در نهایت معنای نمادین آن به عنوان یکی از ویژگیهای سبک شخصی سعدی در غزلیات، دست یافت.

کلمات کلیدی

غزلیات سعدی، آب، واژه‌های مرتبط با آب، عشق عرفانی، تصویر، ظاهر، باطن، نماد

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران mohseni@umz.ac.ir

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران xeizaran@yahoo.com

۱- مقدمه

استفاده از واژه آب و واژه هایی که بطور مستقیم و غیرمستقیم با آب مرتبط هستند، مختص غزلیات سعدی نیست؛ این واژه درمعانی گوناگونی چون اشک، آبرو، رونق و... در آثار شعرا به شیوه عادی بکار رفته است. آنچه نویسندگان این مقاله را برآن داشته است که به بررسی این واژه در غزلیات سعدی بپردازند، بسامد بالای این واژه و مهمتر از آن، کاربردهای ویژه و جایگاه خاص آب در غزلیات سعدی است. واژه «آب» به عنوان یک کلان نماد در غزلیات سعدی خوشه های تصویری فراوان و متنوعی میسازد که همگی در خدمت نمایاندن مفاهیم معرفتی و پنهان در پس واژه آب و سایر واژه‌های مرتبط با آن قرار دارند؛ بنابراین کلی بودن زبان سعدی و بیان تصویری در کلام او به ما این اجازه را میدهد که تأویلی عرفانی از غزلیات او داشته باشیم. گفتنیست برداشتهای عرفانی در این مقاله بهیچ وجه نفی سایر دیدگاهها و استنباطهای صاحبانظران از غزلیات سعدی نیست و همانطور که استاد شمیسا معتقدند، اگرچه غزل سعدی مشتمل بر مطالب لطیف عاشقانه است، احیاناً قابل حمل به مضامین عارفانه هم میباشد. (سبک‌شناسی شعر: ۲۱۷)

اساس کار در این مقاله برمبنای بیت است؛ یعنی آب و واژه‌هایی که درارتباط با آب مورد بررسی قرار میگیرند، در سطح بیت تحلیل میشوند نه مصرع؛ زیرا کتبی که صورت آماری واژه‌ها را نشان میدهند، بر اساس مصرع طبقه بندی میشوند و این عمل، هم یافتن بیت مورد نظر را دشوار و حتی غیرممکن میسازد و هم مانع انعکاس کامل معانی یک واژه در محور همنشینی کلام میشود؛ ازین رو در این مقاله از واژه نامه‌ها استفاده نشده و سعی شده است که واژه آب در گستره غزلها و ابیاتی که این واژه در آنها به کار رفته مورد بررسی قرار گیرد تا مفاهیم پنهان در این واژه بطور عمیقتر و دقیقتر نمایان شود.

۲- چارچوب مفهومی

دیدگاههای عرفانی سعدی -چه بطور مستقیم و چه غیرمستقیم- در غزلیات، نماینده کشش درونی سعدی به عالم عرفان، بخصوص عرفان باطنیست. اگرچه سعدی به مکتب عرفانی خاصی متعلق نیست، اما از آنجا که وی در مدرسه نظامیه بغداد، از مشایخ و عارفانی چون شیخ شهاب الدین سهروردی متأثر بوده است؛ میتوان ادعا کرد فضای معرفتی و متعالی برخی ابیات و حتی برخی غزلهای سعدی ازین امر ناشی میشود. صاحبانظران فراوانی سعدی را صوفی شمرده‌اند، «حتی ادوارد براون که میان سعدی از یک سو و عطار و مولوی از سوی دیگر تفاوت میگذارد و برآن است که سخنان سعدی چون آن مولوی و عطار تمام عرفانی نیست، بلکه نیمه هیولانی و نیمه ناسوتیست، از وی در کنار همان دو سخنور چون

دو سراینده عمده تصوف نام میبرد» (حکمت سعدی: ۳۹). دشتی معتقد است که سعدی «با عارفان و متصوفین در عبودیت به ذات باری تعالی و همچنین در افتادگی و انسانیت قدر مشترک دارد، ولی سنخ فکر آنها را ندارد و هیچ وقت در سلک تصوف در نیامده است.» (در قلمرو سعدی: ۳۹) ایرانشناس برجسته، هانری ماسه معتقد است که «عرفان و تصوف به شدت با روح عملگرا و سخته سعدی- همان روحی که اخلاق اجتماعیش را شکل میدهد- سازگار است.» (عرفان سعدی: ۲۲)

علاوه بر گرایشهای عرفانی سعدی، یکی دیگر از نکات مهمی که منحصر بفرد بودن جایگاه متعالی و عرفانی آب و کاربردهای خاص آنرا در غزلیات سعدی نشان میدهد، عضویت او در فرقه‌های جوانمردی است که در عصر سعدی گسترش بسیاری بخصوص در بغداد داشته است. «وقتی سعدی در بغداد میزیسته، روزگار شکوفایی آیین جوانمردی در این شهر بوده است. بغداد در این روزگار پایتخت فتوت و جوانمردی به حساب میامده است و خلیفه الناصر (۵۷۵-۶۲۲) نهاد پیچیده و در عین حال گسترده فتوت را زیر نظر خویش گرفته بوده است و دوستان و نمایندگان در سراسر جهان اسلام از راه چشم و همچشمی، یا از رهگذر شیفتگی راستین نسبت به اصول فتوت، یکی پس از دیگری «سروال فتوت» می پوشیده اند و به سلک پیروان این آیین در می آمده‌اند.» (سعدی در سلاسل جوانمردان: ۵) یکی از مهمترین پیشه‌های آیین فتوت در عصر سعدی سقایت بوده است و آنچه از اسناد و شواهد برمیآید، سقایت سعدی را در سلک جوانمردان اثبات میکند. دکتر شفیعی در مقاله ای تحت عنوان «سعدی در سلاسل جوانمردان» به این اسناد تاریخی اشاره و تا حدود زیادی سقایت سعدی را اثبات کرده اند. قدیمیترین سندی که استاد شفیعی در باب سقایی سعدی معرفی میکنند، *سدا/لازار* است که از قدیمیترین اسناد زندگی سعدی نیز محسوب میشود. معین الدین جنید شیرازی مؤلف کتاب میگوید: «و صحب الشيخ شهاب الدین عمر السهروردی و كان معه في السفينه وقيل كان يسقى الماء بيت المقدس و بلاد شام مدة مدیده حتى رأى الحضر عليه السلام فأرواه من زلال الأفضال و الانعم» (شد الازار: ۵۹۸) پس از این منبع، *نفحات الانس* جامی قدیمیترین سندیست که در این زمینه معرفی شده که در آن آمده است: «و گفته اند که وی در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقایی میکرد و آب به مردم میداد» (نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی: ۵۹۸) و بعد از جامی، دولت‌شاه سمرقندی در تذکره تصریح کرده اند که سعدی «سی سال به تحصیل علوم و سی سال دیگر به سیاحت مشغول بوده و... دوازده سال دیگر سقایی کرده، راه و طریق مردان پیش گرفته است...» (تذکره الشعرا: ۱۵۱-۱۵۲)

جدا از اسنادی که بیان شد، در فتوت نامه‌های دیگر هم به جایگاه سعدی در آیین فتوت اشاره رفته است که در این جا نمیتوان به همه آنها اشاره کرد. طبق آنچه بیان شد به این نتیجه میتوان رسید که سالها سقایی و سیراب نمودن تشنگان، بطور قطع تأثیر عمیقی در افکار و اعتقادات سعدی داشته است که انعکاس آن را آشکارا در غزلیات او میتوان دید و به درک ارزشی که سعدی برای این مایع حیاتبخش در بیان مفاهیم متعالی قائل است، پی برد. البته به این امر نیز باید اشاره کرد که اهمیت آب تقریباً در تمام فرق و اسطوره‌های ملل مختلف دیده میشود؛ از جمله ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلامی. همچنین در اسطوره‌های ایرانی، مصری، هندی و حتی اروپایی و آسیایی در قدر آب و تقدس آن سخن رفته است که برای نمونه میتوان به چند مورد از آن اشاره کرد^۱.

۳-۱- تصویرپردازی «آب» و واژه‌های مرتبط با آن در غزلیات سعدی با نگاه عرفانی ۳-۱-۱- آب و آتش

آب و آتش به عنوان دو عنصر متضاد از عناصر اربعه، دو خصوصیت متمایز از هم در عالم طبیعت دارند؛ اما این دو عنصر در غزلیات سعدی، وقتی در طول یک بیت قرار میگیرند، خاصیتی فراطبیعی مییابند که با مفهوم عشق در عام معنا مطابقت پیدا میکند و تداعی کننده صفات عاشق و معشوق میشود. سعدی در بیت زیر با در نظر گرفتن تقابل میان عقل و عشق در جهان معنا و با تشبیه عشق به آتش، و آب به تدبیر، در یک سطح ظاهری، آب و آتش را دو عنصر متضاد در نظر میگیرد و در سطح برتر، آنگاه که از نافرورنشاندن آتش عشق به آب عقلانیت سخن میگوید، ایندو را از خاصیت ذاتیشان دور ساخته و به خاصیتی دیگرگون ازین عناصر اشاره میکند:

بر آتش عشقت آب تدبیر چندان که زدیم باز ننشست
(غزلیات سعدی: غزل ۴۱)

در این بیت آب از خاصیت ذاتیش دور شده و آتش را خاموش نمیکند؛ همانطور که آتش خاصیت خاموش شوندگی خود را از دست داده است، با این تفاوت که آتش در برابر آب، خاصیت عالی و برتر پیدا کرده است؛ آتشی که تمام هستی عاشق را میسوزاند و خبر از عالمی دیگر دارد. عالمی که نشاندار وحدت است و همه هستی در آن رنگ میبازد، تنها عنصرفانی ناشونده آتش است که نماد عشق محسوب میشود. یکی از دلایلی که سعدی عشق را به آتش تشبیه میکند، همین خاصیت سوزاندگی و نابودکنندگی آن است؛ زیرا

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، رجوع شود به: مجموعه مقالات نگاه قدسی به آب از سید محمود نبوی و فرهنگ نمادها از ژان شوالیه.

سالک طریقت باید همواره با آتش دردمندی و سوز پیش رود و در انتهای سفرش از هر چه هست، حتی از هستی خود بسوزد و فانی شود. در جای دیگر سعدی میگوید:

ما بی تو، به دل برنزدیم آب صبوری در آتش سوزنده صبوری که تواند؟ (همان، غزل ۲۱۷)

در این بیت نیز که آتش استعاره از عشق و دردمندی قرار گرفته است، آب نمیتواند آتش را خاموش کند؛ زیرا این آتش از جنس عالم بالاست و صبوری از جنس جهان ظاهر و این، علتی است که سبب تبدل ذات دو عنصر طبیعی گشته است. لازم به ذکر است که واژه آب در غزلیات سعدی تنها دو بار عاری از اعتبار معنوی است؛ آنگاه که در برابر آتش (به عنوان نماد عشق) قرار میگیرد و آنگاه که در معنای آبرو و یا در ترکیب این کلمه بکار میرود و علت این امر تقابلی است که فراتر از تقابل طبیعی بواسطه جهان معنا میان ایندو واژه ایجاد میشود.

۳-۱-۲- آب چشم و آتش

سعدی علاوه بر آنکه در ابیات فراوانی اصرار بر آوردن دو واژه آب و آتش برای تصویرسازی دو جهان ظاهر و باطن در کنار هم دارد، در یک سطح برتر و ویژه تر، آب به معنای اشک را در کنار و در تقابل با آتش قرار داده و جهان عشق را عارفانه تر جلوه میدهد. در اینگونه ابیات، دیدگاه معرفتی سعدی نسبت به عشق متعالی را مکشوفتر میتوان دید. لازم به بیان است که بنیان سخن گفتن در باب عشق عرفانی، دریدن حجاب عالم ظاهر و رسیدن به عالم باطنست و عشق را نیز جز به نشان عشق نمیتوان دید. تنها نشان عشق، حال و صفات عاشقست و مهمترین صفت جلوه گر در عاشق، دردمندی او توأم با بیقراری و زاریست؛ ازینرو کاربرد فراوان سعدی از آب چشم و آب به معنای اشک، برای نمایاندن عشق پنهان در وجود عاشق است. هرگاه سعدی از عشق در غزلیاتش سخن میکند، تنها یک مشبه به دارد و آن آتشست. آتشی که در درون عاشق نهانست و در جهان اینسویی نادیدنیست، اما آب که در تضاد ظاهری با آتش، اما همسویی حقیقی با آن قرار دارد، نشانه دیدنی این آتش نادیدنی درون (عشق)ست:

گرفتم آتش پنهان خبر نمیداری نگاه مینکنی آب چشم پیدا را (غزل ۴)

در بیت بالا عاشق از اینکه مخاطب او از عشقش بیخبر است، گله دارد؛ زیرا معتقدست که اگرچه عشق، آتشیست پنهان در درون او، اما سوز این آتش در بیقراری عاشق و گریه مدامش جلوه گرست. در یک نگاه تکمیلی این نتیجه را میتوان گرفت که اگرچه آب و آتش

مربوط به دو جهان متفاوتند، اما هردو در خدمت یک مفهوم متعالی قرار دارند؛ آتش مفهوم انتزاعی عشق را تصویر میکند و آب مفهوم حسّی آن را.

هرگاه سعدی از واژه آب چشم به تنهایی و بدون واژه آتش استفاده میکند، اشاره‌های صریحتری به دو سطح پیدایی و ناپیدایی عشق دارد و به طور غیرمستقیم واژه آتش را مدّ نظر دارد. در بیت زیر سعدی به آشکار بودن آنچه در دل دارد بواسطه آب چشمش اشاره میکند و با بیان «ماجرای دل» و «راز پنهان» مفهوم عشق را که همواره در غزلیات سعدی به آتش تشبیه شده القا میکند. ازینرو از یک طرف، مستقیماً با آب چشم که نشان عشق در جهان ظاهرست مواجهیم و از طرف دیگر، مضمراً با آتش که نماد عشق در دالودست:

صبر هم سودی ندارد کآب چشم راز پنهان آشکارا میکند (غزل ۲۴۱)
ماجرای دل نمیگفتم به خلق آب چشمم ترجمانی میکند (غزل ۲۷۰)

سعدی در غزلیات، بیتی دارد که میتوان ادعا کرد بیش از سایر ابیات او به نهران و ظاهر عشق اشاره دارد. سعدی در بیت زیر صریحاً آب چشم را بیرونی و آتش را درونی میخواند و برای بیان مفهوم عشق از تشبیه یا استعاره کمک نمیگیرد که این امر به اثبات نمادین بودن این دو واژه بیشتر کمک میکند:

جماعتی به همین آب چشم بیرونی نظر کنند و ندانند کآتشم در توست (غزل ۸۹)

۳-۱-۳- آب چشم

سعدی تقریباً در همه ابیاتی که در آنها از گریستن سخن میگوید، به جای اشک از آب چشم استفاده میکند. باید دید که این کاربرد در شیراز معروف بوده است یا اصرار سعدی به آوردن این ترکیب، مربوط به شیوه خاص او در کاربرد آب و تأثیر پیشه سقایت است. نکته‌ای که بطور خاص درباره آب در کاربرد آب چشم مطرح است، کثرت و خاصیت ویرانگری آبست که در «باران» و «سیل» مصداق پیدا میکند. سعدی در بیت زیر، آب چشمش را که در فراق یار بی امان میبارد، در کثرت بارش، مضمراً به باران تشبیه میکند و تصویر بدیعی ارائه میدهد:

با ساریان بگوئید احوال آب چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران (غزل ۴۱۱)

در بیت دیگر، قدرت ناشی از کثرت آب چشم را مورد توجه قرار میدهد و از این قدرت، اظهار شگفتی میکند. از ابیات اینچنینی که در طول مقاله بیان خواهد گشت، این نکته دریافت میشود که در سخن سعدی نوعی تفاخر به آب چشم دیده میشود؛ آب چشمی که در کثرت، قدرت گرداندن سنگ آسیا و سوراخ کردن آن را دارد و حتی از تیشه فرهاد کاریتر و اثرگذارتر است. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت، قدرتی که سعدی برای آب

چشم خود میبیند تنها به دلیل کثرت باریدن نیست، بلکه به دلیل قدرت عشقی است که در نهاد عاشق پنهانست و اشک، آن پنهانی را آشکار میکند:

دل سنگت ای دوست به آب چشم سعدی عجبست اگر نگردد که بگردد آسیایی (غزل ۵۱۹)

ابیاتی که در آنها اشک، زمین را تر و سنگ را سوراخ میکند و سعدی اشک خود را در سفتن سنگ، برتر از تیشه فرهاد میخواند، به جای آب چشم از «آب دیده» استفاده شده است و به نظر میرسد که سعدی میان ایندو تفاوتی قائل نیست و تقریباً به طور مساوی آنها را در غزلیاتش بکار برده است:

نشیده‌ای که فرهاد چگونه سنگ سفتی نه چو سنگ آستانت که به آب دیده سفتم (غزل ۳۶۹)

۳-۲-۳- آب دیده و آتش

چنانکه پیشتر بیان شد، سعدی تفاوت خاصی میان آب چشم و آب دیده قائل نیست، اما برای نشان دادن انواع کاربردهای سعدی از آب، این عنوان بطور جداگانه تحلیل میشود. در ذیل عنوان آب و آتش، به رابطه تطابق و تضاد این دو واژه در عالم معنا اشاره شد و در بخش آب چشم، دو سطح پیدایی و نهانی عشق مورد بررسی قرار گرفت. سعدی در دو بیت متوالی زیر، این دو مفهوم را در کنار هم جمع کرده است. او از یک طرف، آب و آتش را در خدمت یک معنا قرار میدهد و تضاد ظاهری میانشان را برمیدارد؛ و از طرف دیگر، صریحاً به تضاد عمیق میان ایندو اشاره میکند. در ظاهر به نظر میرسد که ایندو بیت یکدیگر را نقض میکنند، آنچه این تناقض را نفی میکند، دو کاربرد مستقل و متفاوت اما همسو در این ابیات است:

می نگفتم سخن در آتش عشق تا نگفتم آب دیده غماز
آب و آتش خلاف یکدگرند نشنیدیم عشق و صبر انباز (غزل ۳۱۰)

در بیت اول، آب و آتش نشانه دو سطح پیدایی و نهانی عشقند، اما در بیت دوم، این دو واژه مضمرأ به صبر و عشق تشبیه میشوند که به ضرورت با یکدیگر متضادند؛ زیرا عشق، آتشی خاموش ناشونده است که به آب صبوری فرو نمینشیند. بنابراین میبینیم که آتش در هر دو بیت نماد عشقست و تنها نقش آب تغییر میکند. آنچه بیان شد نشان از وحدت فکری سعدی در دو کاربرد متفاوت از آب و آتش دارد که در ابیات یاد شده در کنارهم جمع شده اند.

جایگاه آب دیده در غزلیات سعدی بدون واژه آتش نیز قابل تأملست. در اکثر ابیات اینچنینی، سعدی به مفهوم پرده دری آب دیده (اشک) اشاره میکند؛ آبی که پرده از عشق

درون (آتش پنهان) برمیدارد. سعدی در این ابیات، مستقیماً و صریحاً از غمازی آب دیده در جهان ظاهر سخن میگوید و اگرچه واژه آتش مستقیماً بیان نمیشود اما کاربرد ترکیب «حدیث عشق»، نشاندهنده حضور معنوی آتش است که از نظر صورت محذوفست نه معنا: حدیث عشق تو پیدا نکردمی بر خلق گر آب دیده نکردی به گریه غمازی (غزل ۵۵۷)

حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آری به آب دیده خونین نبشته صورت حال (غزل ۳۴۷)

نخواستیم که بگویم حدیث عشق و چه حاجت که آب دیده سرخم بگفت و چهره زردم (غزل ۳۷۳)

۳-۳-۱- آب و تشنه

اولین مفهومی که از آب، در بادی امر به ذهن میرسد، رفع تشنگیست. سعدی بواسطه سالها ساقیگری و سیراب نمودن تشنگان و چشیدن طعم تشنگی در سفرها، درکی عمیق و همه جانبه از دو واژه آب و تشنگی دارد. استاد شفیع میگوید: «مسأله تشنگی در روانشناسی شعر سعدی میتواند در مسائلی از زندگی خصوصی او از جمله سفرهای دور و دراز او در بیابانهای خشک و بی آب و علف ریشه داشته باشد، ولی بیگمان بخش عظیمی از این ویژگی محصول پیشه سقایی سعدی و ورودش در سلک جوانمردانست.» (سعدی در سلاسل جوانمردان: ۴)

سعدی وقتی دو واژه تشنه و آب را یکجا بکار میبرد، طرفین میدان عشق (عاشق و معشوق) را در این دو واژه تصویر میکند. طلب که اولین وادی سلوک محسوب میشود، با بیقراری، سوز و زاری همراه است که نشان از نهایت اشتیاق عاشق در طلب معشوق دارد. سعدی در نمودن این مفاهیم، با توجه به ارادتی که به آب دارد و قدرتی که برای آن قائلست، از دو واژه آب و تشنه، و گاه تشنگی استفاده میکند. در اغلب ابیاتی که این واژه‌ها در آنها بکار رفته، سعدی، تصویر تشنه‌ای را ترسیم میکند که در نهایت طلب آب (معشوق) جان میدهد. این معنا گاه مستقیماً از سوی سعدی بیان و گاه از فحوای کلام دریافت میشود:

دیده باشی تشنه مستعجل به آب جان به جانان همچنان مستعجلست (غزل ۷۲)

در این بیت، سعدی با استفاده از تشبیه تمثیلی، عاشقی را که طالب معشوقست، به تشنه‌ای که طالب آبست همانند میکند که وجه شبه در تمام ابیات اینچنینی، نهایت اشتیاق و بیقراری در طلبست. در جای دیگر، سعدی به بیان تلویحی این مفاهیم میپردازد و با تشبیه پنهان، آب را به معشوق و تشنگی را به اشتیاق عاشق تشبیه میکند:

بیا که دمدمت یاد میشود هر چند که یاد آب بجز تشنگی نیفزاید (غزل ۲۷۶)

نگاهی فراتر از نگرش تمثیلی به بیت ناظر این امرست که سعدی آب را نه یادآور و مشبه به معشوق، که عین معشوق، تشنه را عین عاشق و تشنگی را عین اشتیاق طالب میداند. ازینرو میتوان ادعا کرد که سعدی میان واژه‌های حسی و ملموس تشنه و آب، و مفاهیم انتزاعی عاشق و معشوق، یکسانی قائلست. برای نمونه، سعدی در ابیات زیر، آب، سراب و تشنه را باهم بکار میگیرد و تصویر تازه‌ای بدلیل ورود واژه سراب ارائه میدهد. سراب در تقابل با آب قرار دارد، این موهوم و آن حقیقیست. بنابراین سراب در برابر آب (معشوق حقیقی) که باید فراتر از تشبیه و استعاره آن را «نماد» به حساب آورد، معشوق زمینست. سعدی در بیت زیر، خود را عاشقی میخواند که منتظر معشوقست؛ به همین دلیل هر که را میبیند، گمان میکند که معشوقست:

هر که باز آید ز در پندارم اوست تشنه مسکین آب پندارد سراب (غزل ۲۶)

در یک نگاه سطحی، ممکنست کسی ادعا کند که سراب، هر کسی غیر از معشوق سعدیست که آن هم میتواند معشوق زمینی باشد؛ اما از دیدگاه عرفانی، سعدی در اشتیاق معشوقیست که همگان در برابرش موهوم و غیرحقیقیند. کاربرد سعدی از واژه سراب برای ارائه تصویر غیر (غیر از معشوق مورد نظر سعدی) نشاندهنده نگاه سعدی به وجودی متعالی و حقیقیست، مفهومی که در تقابل میان آب و سراب به روشنی دیده میشود.

در بیت زیر سعدی بار دیگر در یک تشبیه تمثیلی، معشوق را آب و عاشق را تشنه‌ای میخواند که در فراق میمیرد؛ با این تفاوت که این بار برای عاشق و معشوق مصادیق حقیقی میاورد. تقریباً در تمام ابیاتی که سعدی با این دو واژه تصویرسازی میکند، تشبیه، مضمیر یا تمثیلیست و عاشق همواره در تشنگی اشتیاق به معشوق جان میدهد:

چه سود آب فرات آنکه که جان تشنه بیرون شد چو مجنون بر کنار افتاد لیلی با میان آید (غزل ۲۸۷)

جدا از مفاهیم نمادین آب که مورد بررسی قرار گرفت، در برخی از ابیات، این جنبه نمادین دیده نمیشود. در اینگونه ابیات، بر تشنگی ناشی از بی آبی تأکید شده که مصادیق مختلفی میتواند داشته باشد. قدر مسلم در این ابیات اینست که آب و تشنه نماد عاشق و معشوق نیستند، آب، چیز است که در جامعه مفقودست و تشنه کسیست که آن را میجوید؛ سعدی در بیت زیر، پس از بیان حال خفتگان و آسودگان میگوید:

ما را همه شب نمیرد خواب ای خفته روزگار دریاب
در بادیه تشنگان بمرند دروز حله به کوفه میروند آب (غزل ۲۶)

با توجه به آنچه بیان شد، سعدی از یک طرف واژه تشنه و آب را نمادی از عاشق و معشوق قرار می‌دهد و از طرف دیگر برای بیان اندیشه‌های انتقادی و شکوه آمیز، و نشان دادن کمبودهایی که علم حقیقی، معرفت، دین، خرد و... از مصادیق آن می‌تواند باشد، از این دو واژه استفاده می‌کند؛ بخصوص در بیت زیر که سعدی با کنایه زدن به فضل‌فروشان که جز به قصد ثواب و نه در راه خدا نیکی نمی‌کنند، طلب آب می‌کند:

که دست تشنه می‌گیرد به آبی خداوندان فضل آخر ثوابی (غزل ۵۲۰)

۳-۳-۲- آب (به معنی شراب) و تشنه

گاهی سعدی در ارتباط میان دو واژه آب و تشنه، آب را به معنی شراب در نظر می‌گیرد که در سطح ظاهری کلام، تشنگی میل مفرط یک شرابخواره به شرابست و در نگاه متعالی و فرامتنی، اشتیاق طالبیست که در طلب معشوق بیقرارست؛ بنابراین آب با صفت اشاره آن، انعکاس دهنده عشقی متعالیست که عاشق در طلبش، در تشنگی مفرط و بیتاب کننده‌ای (اشتیاق در طلب معشوق) بسر میبرد که جز به مدد ساقی آن عشق (پیر طریقت) سیراب نمیشود:

زاندازه بیرون تشنه‌ام ساقی بیار آن آب را اول مرا سیراب کن وانگه بده اصحاب را (غزل ۸)

سعدی با آوردن واژه اصحاب و ساقی، خواننده را به مفهوم شراب رهبری می‌کند، اما صفت اشاره «آن» که اشاره نمادینست به جهان معنا در برابر «این» که اشاره به جهان مادیست، معنای فراتر و والاتری به کلام سعدی می‌دهد. واژه «آن» نشاندهنده این نکته است که هر آبی منظور نظر سعدی نیست و تشنگی سعدی نیز متعلق به جهانی دیگرست. شاید بتوان بیت زیر را که سعدی در آن از ترکیب «آب باده» استفاده می‌کند، سند این ادعا به حساب آورد:

الا ای ترک آتشروی ساقی به آب باده عقل از من فروشوی (غزل ۶۶۹)

نمیتوان گفت که باده به آب تشبیه شده است؛ این ترکیب حامل معنای فراتری در معنای نمادین آب (عشق)ست. آب از ملازمات باده و جنس آنست، اما باده نیازی به همراه بودن با آب ندارد. با توجه به واژه آتش در «ترک آتشروی ساقی» که در بسیاری از اشعار عارفانه، رمز معشوق و گاه واسطه میان عاشق و معشوق قرار می‌گیرد، میتوان به این نتیجه رسید که آب به عنوان نماد عشق، در تقابل با عقل قرار گرفته و باید آن را از وجود عاشق بزداید؛ و آتش نه نماد عشق، که در تقابل ظاهری و باطنی با آب، با مسامحه ای نماد غم و رنجی که

حاصل رخوت و دوری از عشقست نه دردمندی توأم با طریقت عاشق. این مفهوم در بیت زیر و با تشبیه غم به آتش، روشنتر بیان میشود:

ساقی سیمتن چه خسیبی خیز / آب شادی بر آتش غم ریز (غزل ۳۱۶)

نکته مهم در ابیات یادشده اینست که آتش، تنها وقتی در معنای نمادین عشق بکار نرفته که در کنار آب به معنای شراب قرار گرفته است.

۳-۴- آب و آبگینه

در بررسی دو واژه آب و تشنه، گفته شد که سعدی این دو واژه را برای ملموس نمایاندن ارتباط میان عاشق و معشوق بکار برده است. اینبار سعدی آب را در همان جایگاه نمادین و در کنار آبگینه، با تصویری تازه بکار میگیرد:

در روی تو سرّ صنع بیچون / چون آب در آبگینه پیداست (غزل ۴۴)

سعدی در این بیت به مفهوم شگرفی در مذهب عشق اشاره میکند و میان ظاهر و باطن، نهایت یکتایی قائل میشود. او حجاب میان دنیای برون و درون، عالم جسم و روح را به تنگی حجاب میان آب درون آبگینه با عالم ماده میداند. آب در آبگینه آنچنان پیداست که گویی آبگینه‌ای در کار نیست و همه آبست. به بیان دیگر، حجاب میان آب و دنیای بیرون، از آشکارگی بسیار، ناپیداست. سعدی به مدد تشبیه حسی و برای ملموس نمودن وجود حقیقی معشوق ازین مثال استفاده میکند. اثر، نشان از اثرآفرین دارد. در صورت معشوق (اثر) کمال سرّ اثرآفرین که عین معشوقست هویداست؛ چنانکه آب از پشت آبگینه پیداست: در آبگینه اش آبی که گر قیاس کنی / ندانی آب کدامست و آبگینه کدام (غزل ۳۵۶)

۳-۵- آب و غرقه و کنار

در تصاویری که از مفهوم آب و واژه‌های مرتبط با آن نموده و بررسی شد، آب به عنوان نمودی از جهان عشق و حتی خود معشوق، همواره استقلال نمادین خود را حفظ کرده است. سعدی اینبار واژه‌های غرقه و کنار را ملازم آب قرار میدهد و تصویر تازه‌ای از مفهومی عرفانی مینماید. در این تصویر، مخاطب سعدی مدعیانند که شاعر را طعن میکنند؛ حال آنکه از نظر سعدی، خود قابل طعنند. به بیان روشنتر، مدعیان و سرزنش‌کنندگان، اهل سلامت ظاهریند و از حقیقت عشق بیخبرند؛ ازینرو در کنار (ساحل) آب (مجاز از دریا) بی آنکه ذره‌ای دامن به آن بسپارند، ادعای عاشقی میکنند؛ اما عاشقان حقیقی، غرقه گشتگانیند که برخلاف مدعیان عشق، خاموش اما عارف حقیقیند.

کجایی ای که طعنت کنی و طعنه زنی / تو بر کناری و ما اوفتاده در غرقاب (غزل ۲۵)

ای مدعی که میگذری بر کنار آب / ما را که غرقه‌ایم ندانی چه حالتست (غزل ۵۵)

سعدی با آوردن واژه «غرقه»، به بالاترین مرتبه عشق و طریقت سالک اشاره میکند. طالب معشوق چون از هرچه هست فرد شود، در مرتبه نهایی طریقت، قدم در دریای نیستی مینهد و کل هستیش را در وحدانیت معشوق میبازد و چنان در وجود معشوق غرق و محو میشود که اثر و خبری از او باقی نمیماند.

بیان سعدی از آبی که کنار و غرقاب دارد، همان دریای عطار و مولاناست که نماد عشق و وحدت در سلوک عارفانه است؛ اما اصرار سعدی بر آوردن آب که جنس دریا و اصل آنست، ما را به این نکته میکشاند که سعدی آنگاه که به دریا نظر دارد هم، عمداً از واژه آب استفاده میکند. این امر را میتوان هم بدلیل جایگاه خاص آب در غزلیات سعدی دانست و هم بدلیل کلیت آب نسبت به دریا. نکته قابل توجه دیگر در تصویر آب، غرقه و کنار، تفاخر همواره سعدی در جهان عاشقانه است که در اینجا، تفاخر به غرقه بودن در برابر آسودگان مورد نظرست. سعدی همواره در غزلیات، خود را عاشقی دردمند میخواند که در گستره ناپیدا کرانه عشق غرق شده است و اگرچه هر غرقه ای نیازمند منجیست، سعدی بطور غیرمستقیم، غرقه را نجات یافته حقیقی و آسوده را غرقه حقیقی میخواند؛ معنایی که در عالم معنا نسبت به جهان ماده تبدل ذاتی معنایی مییابد. دلیل تفاخر سعدی نیز در همینست؛ او خود را بحقیقت، نجات یافته میداند و مدعیانی را که ظن آسودگی و عاشقی دارند، بحقیقت نیازمند نجات.

۳-۵-۲- آب (در معنای اشک)، غرقه و کنار

چنانکه گذشت، امور در جهان معنا خصوصیات ذاتی خود را از دست میدهند. سعدی آنگاه که آب را در معنای اشک (نشان عشق در جهان ظاهر) با واژه های کنار و غرقه بکار میگیرد، به معنای ذاتی این واژه‌ها توجه دارد و خود را حقیقتاً غرقه‌ای میخواند که به ساحل نجات چشم دارد، اما این لب و کنار که در معنای دوم (ساحل) با غرقه و آب ایهام تناسب میسازند، علاوه بر کنار آسودگی، میتواند ساحل وصال معشوق باشد؛ ازینرو این غرقه بودن سعدی در آب دو دیده‌اش، عین ماندن در کنار و کناری که امیدش را دارد، عین غرقه بودن در دریای عشقست:

در آب دو دیده از تو غرقم و امید لب و کنار دارم (غزل ۳۹۰)

۳-۶-۱- آب (آب حیات، آب زندگانی، آب حیوان) و لب (یا دهان)

کاربرد «آب حیات» که آب را از معنای کلی آن خارج و خاص میکند، کاربرد تازه‌ای در غزلیات سعدی نیست؛ اما بررسی این واژه در کنار واژه های مرتبط با آن، جلوه گر همان معنای نمادین آب در جهان معرفتی سعدیست. ازینرو، اگرچه تشبیه لب و دهان معشوق به

آب، تشبیه شایع‌ست، اهمیت بیان آن بدلیل ارتباطیست که این واژه با معشوق دارد. سعدی دو گونه از آب حیات و مترادفات آن (آب حیات، آب زندگانی، آب حیوان) همراه با واژه های لب یا دهان معشوق تصویرسازی میکند. در بیت زیر، دهان معشوق حاوی آب حیاتست و از آنجا که جایگاه این آب، در درون چاهی در ظلمات روایت شده، آب دهان معشوق در دهان او تصویری از آب حیات در تاریکیست:

ای کآب زندگانی من در دهان توست تیر هلاک ظاهر من در کمان توست (غزل ۵۶)

سعدی به اعتبار اینکه کل وجود معشوق حیاتبخش عاشقست، مضرا، آب دهان یار را به آب حیات تشبیه میکند؛ در حالیکه در بیت زیر، نه آب دهان معشوق، بلکه خود دهان یار را به آب حیوان تشبیه میکند و میان آب حیوان و لب معشوق یکسانی قائل میشود. سعدی حقیقت آب حیات را جز در وجود معشوق نمیبیند و برین امر تأکید میکند که اگر آب حیاتی در جهانست، باید آن را در لب معشوق (نشانی از معشوق حقیقی) جست:

دل‌م‌گرد لب لعلت سکندروار می‌گردد نگویی کآخر ای مسکین فراز آب حیوان آی
(غزل ۴۹۳)

چون خضر دید آن لب جانبخش دلفروز گفتا که آب چشمه حیوان دهان توست (غزل ۵۷)

۳-۶-۲- آب (آب حیات، آب زندگانی، آب حیوان) و خاک

استفاده از واژه آب حیات و مترادفات آن در کنار واژه «خاک»، کاربرد خاصی از همکناری این واژه با لب معشوق میسازد؛ زیرا سعدی بار دیگر خاصیت طبیعی امور را در عالمی و رای عالم جسم، زیر و زبر میکند و خاصیت تازه ای به واسطه عشق به آنها میبخشد. در این کاربرد، آب در مفهوم آب حیات و خاک، خاک کوی معشوقست. سعدی این بار، در بیان حیاتبخشی وجود معشوق، فراتر رفته و لب و دهان وی نه، که خاک آستان و کوی او را آب حیات میخواند. تضاد جنسیتی میان آب و خاک، به اعتبار عشق، یکسان دانسته میشود و این یکسانی در تشبیهی پنهان جلوه مییابد:

آب حیات منست خاک سر کوی دوست گر دو جهان خرمیست ما و غم روی دوست

در مذهب عشق متعالی، اصالت و هستی حقیقی، ازان معشوقست و دو جهان در نگاه عاشق، در برابر این عظمت، ناچیز؛ ازینرو مرگ عاشق اگر در طریق معشوق باشد، زندگی ابدی اوست و سعدی برای ارائه تصویر این مفهوم، به این معنی اشاره میکند که مرگ عاشق بر خاک آستان معشوق، عین نوشیدن آب حیاتست:

من آب زندگانی بعد از تو مینخواهم بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت (غزل ۱۵۰)

در این سخنِ سعدی که از معشوق می‌خواهد اگر اجازه وصل نمیدهد، لاقبل بگذارد که بر خاک آستانش بمیرد، زیرکی نهفته است؛ زیرا آنچه عاشق می‌طلبد (جان دادن در راه معشوق)، عین وصالست که در واژه آب زندگانی نهفته و با خاک آستان معشوق یکسان دانسته شده است.

سعدی جایی در تطابق میان آب (آب حیات) و خاک، خاک شرابخانه را به جای خاک آستان معشوق، مشبه به آب حیات و حتی برتر از آن (تشبیه تفضیلی) قرار میدهد و بلافاصله در بیت بعدی، خود شراب را به آب حیات تشبیه میکند. گفتنیست کاربرد شراب و شرابخانه در غزلیات سعدی، برخلاف غزل‌های شعرای دیگر بسامد پایینی دارد، اما مفهوم نمادگونه این دو واژه گاه مورد استفاده وی قرار می‌گیرد. در بیت زیر، خاک شرابخانه به اعتبار شراب، چونان آب حیات، زندگی بخشست؛ همانطور که خاک آستان معشوق به اعتبار وجود معشوق زندگی‌بخش عاشقست:

گرمی به جان دهنده‌ت بستان که پیش دانا ز آب حیات خوشتر خاک شرابخانه
آن کوزه بر کفم نه کآب حیات دارد هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه (غزل ۴۹۲)

با توجه به تأویلات عرفانی که از شراب و لوازم آن در متون عرفانی و در ارتباط با عاشق و معشوق وجود دارد، دور از ذهن نیست که شراب را تأویلی از معشوق بدانیم که در نظر سعدی آب حیات نه، که برتر از آنست. برای این منظور میتوان به ابیاتی توجه کرد که در آنها آب حیات به تنهایی بکار رفته و به چیزی تشبیه نشده است؛ به همین دلیل میتوان واژه آب را در مفهوم نمادینش بهتر شناخت. در حقیقت، هر آنچه در این بخش بیان شد، مقدمه ایست برای رسیدن به مفهوم نمادین آب حیات در عالم معنا. سعدی در نمایاندن کمال مفهوم این واژه از منظر عشق متعالی و عارفانه، همه هستی معشوق را آب حیات میخواند، اما اساس این یکسانی را بر تشابه میان آب حیات و آب دهان یار و یا تضاد میان آب و خاک قرار نمیدهد. وجود معشوق بدلیل ازلیت و یکتایی، تنها حقیقت مطلق جهانست و زندگی هر وجودی به اوست. سعدی در یک نگاه فرامتنی، معشوق را مضمرأ به آب حیات تشبیه نمیکند، بلکه او را خود آب حیات میخواند:

بوی بهشت میدمد ما به عذاب در گرو آب حیات میرود ما تن خویشتن کشان (غزل ۴۵۳)
من از کجا و تمنای وصل تو ز کجا اگرچه آب حیاتی هلاک خود جستم (غزل ۳۶۵)
یارب آن آب حیاتست بدان شیرینی یارب آن سرو روانست بدان چالاک (غزل ۶۴۳)

کلیتترین مفهومی که سعدی بر واژه آب حیات حمل میکند، عشقست و تنها یکبار چنین جایگاهی را برای آب حیات در غزلیات او میبینیم:
کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فرو کن نه آنگهی که بمیرم به آب دیده بشویی (غزل ۵۱۲)
عاشق از شدت دردمندی و اشتیاق به معشوق در حال جان کندنست، همانند کسی که از فرط تشنگی در حال مرگست. تشنه، پیش از مرگ خواهان نوشیدن جرعه ای از آب حیاتست. در ظاهر این بیت تناقض و زیرکی نهفته است؛ زیرا پس از خوردن آب حیات، مرگی در کار نخواهد بود. بنابراین آب حیات که پیشتر نماد معشوق دانسته شده، در این بیت نماد عشق قرار میگیرد؛ زیرا عاشق، آب حیات را از معشوق میطلبد و چونان ابیات پیشین، معشوق را آب حیات نمیخواند؛ از اینرو آب حیاتی که امیدست به عاشق خورانده شود، عشق است.

۳-۷- آب و گل

تقریباً در تمامی ابیاتی که سعدی در آنها از دو واژه آب و گل استفاده کرده، به جسمانیت انسان اشاره شده است. به عبارت دیگر، سعدی در توصیف کمال معشوق، جنبه روحانی وجود او را در برابر جسمانیت وجود معشوق قرار میدهد و با اظهار شگفتی از جمال وصف ناشدنی و فرازمینی او، در وجود خاکی معشوق انکار ایجاد میکند. در ابیات اینچنینی که تنها در یک مورد، سعدی از وجود جسمانی خود سخن میگوید:

پیش از آب و گل من، در دل من مهر تو بود با خود آوردم از آنجا نه به خود بریستم
(غزل ۳۶۷)

رجحان روح و باطن بر جسم و ظاهر انسان دیده میشود:

نگویم آب و گلست آن وجود روحانی بدین کمال نباشد جمال انسانی
اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق گل بهشت مخمّر به آب حیوانی
(غزل ۶۱۶)

از آب و گل چنین صورت که دیدست تعالی خالق الانسان من طین
(غزل ۴۵۷)

مهمترین نکته ای که در این ابیات دیده میشود، زمینی نبودن معشوقست؛ زیرا جمال ظاهری معشوق در برابر جمال باطنی او مورد نفی قرار میگیرد و سعدی معشوقش را همه روح میبیند. شاعران در توصیف جمال ظاهری، با استفاده از آرایه های استعاره، تشبیه و... زیباترین تصاویر را ارائه میدهند. اما آنچه در این ابیات مورد توجه قرار گرفته، زیبایی معنویست نه صوری. سعدی حتی از تشبیه برای وصف زیبایی معشوق استفاده نمیکند؛ زیرا

معشوق او در این ابیات ظاهر جسمانی ندارد که چشم و خط و خالش را بستاید؛ بخصوص در بیت زیر که سعدی صریحا به وجود غیرمادی معشوق اشاره میکند:

تو خودفرشته‌ای نه از این گل‌سرشته‌ای گر خلق از آب و گل تو ز مشکی و عنبری
(غزل ۵۵۱)

۳-۸- آب و خوی

سعدی تنها یکبار از واژه خوی (عرق) در کنار آب استفاده میکند، اما از آنجا که این واژه اهمیت بسیار زیادی در ارتباط با معشوق دارد و واژه آب نیز در مفهوم آب حیات بکار رفته است، در اینجا مورد توجه قرار میگیرد:

خوی عذار تو بر خاک تیره می افتاد وجود مرده از آن آب جانور میگشت
(غزل ۱۳۲)

در بیت بالا سعدی میان آب (آب حیات) و عرق معشوق یکسانی قائل میشود، اگرچه ممکنست به عقیده برخی، این کلام نوعی تشبیه پنهان باشد؛ اما نگاه سعدی به آب در ارتباط با معشوق، فراتر از ادعای شباهتست، حتی یکسانی که سعدی میان واژه آب به مفهوم آب حیات و خوی معشوق - نه خوی هر انسانی با توجه به جنسیت عرق از آب - برقرار میکند فراتر از یکسانی در استعاره و مجازست؛ یکسانی میان صورت و باطن در ارائه یک معنیست. برای بررسی این امر لازمست به جمله‌ای در تاریخ بیهقی اشاره کرد که به خوبی بیانگر مفهوم این یکسانی از منظر عرفانیست. در داستان هارون الرشید و دو زاهد، هارون به نزد دو صوفی معروف مکه میرود، یکی از آندو به نام ابن سماک که عارف حقیقی داستانست، چون هارون کیسه‌ای زر پیشش مینهد، چنین میگوید: «بردارید این آتش از پیشم که همکنون ما و سرای و محلت سوخته شویم» (تاریخ بیهقی: ۵۱۷) صوفی داستان، زر را به آتش تشبیه نمیکند، در نگاه او زر دنیا جز آتش نیست؛ چشمان حقیقت بین صوفی، معنی و باطن زر را دیده است. سعدی نیز آنگاه که از معشوق سخن میکند، نه به جهان مادی که به عالم معنی نظر دارد و معشوق را در نهایت و کمال چونی مینگرد. بنابراین وقتی سعدی خوی معشوق را آبی حیاتبخش میخواند، قصد تشبیه ندارد، او بر این امر یقین کامل دارد که آب رخ معشوق، مرده را زنده میکند؛ زیرا زندگی دو جهان در گرو حیات حقیقی آن یکتا معشوق حقیقیست و اوست که زنده میکند و میمیراند.

۳-۹- آب و نیلوفر

سعدی سه بار این دو واژه را در کنار هم بکار میبرد که در هر سه بار از تشبیه مرکب استفاده میکند و هدف، توصیف معشوقست. در تصویری که سعدی از آب و نیلوفر میسازد، این نکته بسیار اهمیت دارد که آب، معشوق و نیلوفر، ججاب معشوقست؛ یعنی سعدی بار

دیگر معنای نمادین آب را بکار میگیرد و برای نشان دادن معشوقِ همواره پنهان از نظر، با آب و نیلوفر تصویرسازی میکند:

چو نیلوفر در آب و مهر در میخ پریرخ در نقاب پرنیانست (غزل ۸۱)
اگر گل را نظر بودی چو نرگس تاجهان ببند ز شرم رنگ رخسارش چو نیلوفر در آبستی
(غزل ۵۲۶)

نکته قابل توجه در تأویلات عرفانی این ابیات نهفته است؛ تطابق میان معشوق زمینی و معشوق الهی. معشوق زمینی سعدی در حجاب پرنیانی است که در کبودی همچون گل نیلوفر، و خود معشوق در نهایت تنزه چون آبست. معشوق الهی نیز از چشم جهانیان همواره در حجابست، مگر آنگاه که چشم معنابین عاشقان و سالکان طریقت با دریدن این حجاب، به وجود حقیقی معشوق بیننده شود؛ علاوه برین، اصل هر صفت مطهری که در جهان و در وجود کائنات موجودست، به ذات خداوند راجعست و از طرف دیگر، پاکترین وجودی که انعکاس دهنده ظهور صفات نیک است و خود خاصیت پاک کنندگی دارد، آبست که سعدی در غزلیاتش آن را نماد معشوق قرار میدهد و در آرزوی روزیست که معشوق را بیپرده دیدار کند. از اینرو در بیت زیر میگوید:

آه اگر وقتی چو گل در بوستان، یا چون سمن در گلستان، یا چو نیلوفر در آبت دیدمی
(غزل ۶۰۱)

نکته قابل توجه دیگر، رابطه میان نیلوفر و آسمانست. عرفا معتقدند که تا سالک از حجاب هفت آسمان بر نشود و به آسمان علیین نرسد، نمیتواند حقیقت خداوند را چنان که هست ببیند، چنانکه پیامبر در شب معراج با دریدن پرده زمین و آسمان به نزدیکترین نزدیکی با حق تعالی رسید. بنابراین نظر به شباهت میان معشوقی (معشوق زمینی) که در حجاب پرنیان نیلوفر رنگست (تصویر آب در نیلوفر، معشوق در حجاب پرنیان) و حقیقت معشوق الهی در آن سوی آسمان و جهان معنا، ارتباط ظاهری و معنایی میان آب و نیلوفر روشنتر میشود.

۳-۱۰- آب در ترکیب آبرو

تا اینجا در مورد مفاهیمی سخن گفته شد که واژه آب به همراه واژه‌های دیگر موجد تصویر شده است؛ اما نمیتوان از برخی نکات که در واژه ترکیبی آب دیده میشود، صرف نظر کرد. یکی از این کلمات ترکیبی، «آبرو» ست که البته میتوان به صورت جداگانه، «آب رو» نیز نوشت و خواند. سعدی از این واژه زمانی استفاده میکند که عاشق در برابر معشوق قرار میگیرد. تنها جایی که واژه آب اعتبار خود را در غزلیات سعدی از دست میدهد، در ترکیب

آبروست؛ زیرا آب رو در تقابل با معشوق و حتی عاشق قرار می‌گیرد. عاشق حقیقی زمانی که در برابر معشوق قرار می‌گیرد، همهٔ هستیش را در پای معشوق از دست می‌دهد، بی‌اختیاری کامل عاشق در برابر معشوق، با داشتن آبرو منافات دارد. آبرو از آن نیکنامانست و عاشقان حقیقی در شور عشق و رسوایی، بدنام جهانند و نباید در طریقت معشوق به نام و نشان و آبرو بیندیشند. از اینرو واژهٔ آب آنگاه که در ترکیب آبرو بکار رفته است، در برابر معشوق ارزش متعالی خود را نزد سعدی از دست می‌دهد و با آب جوی برابر می‌شود:

خاک پایش بوسه خواهم داد آیم گو ببر آبروی مهربانان پیش معشوق آب جوست
(غزل ۸۸)

هر که با مستان نشیند ترک مستوری کند آبروی نیکنامان در خرابات آب جوست
(غزل ۹۲)

نه آبروی که گر خون دل بخواهی ریخت موافقت نکنم، آن کنم که فرمانست (غزل ۸۲)

در پایان این مقاله لازمست به نکاتی اشاره کرد که در ارتباط با آب اگر نه به اندازهٔ بخشهای پیشین، اما در بررسی خاص این واژه تا اندازه‌ای قابل اهمیتست، همانند صفاتی که سعدی به صورت اضافه با واژهٔ آب همراه می‌کند، چون آب شیرین، آب روشن، آب صافی، آب حسرت، آب صبوری، آب غیرت، آب گریان و آب شوق. در این ترکیبها سه گونهٔ مفهومی وجود دارد؛ یک گونه همانند آب تلخ، معنای خاص شراب می‌دهد و گونه‌ای مانند آب شیرین، آب روشن و آب صافی که وصف خود آست؛ آبی که خوردنی، زلال و گواراست. در این میان، مهمترین ترکیبهایی که بار معنایی بیشتری نسبت به سایرین دارند، ترکیباتی چون آب حسرت، آب صبوری، آب غیرت، آب گریان و آب شوقند که در آنها قصد شاعر توصیف آب نیست. آب در این ترکیبها به مفهوم اشک، با صفاتی که به همراه آن می‌آید، نوعی اضافهٔ اقترانی می‌سازد؛ یعنی اشکی که از روی حسرت، صبوری، غیرت و شوق ریخته می‌شود که نشاندهندهٔ وصف احوال عاشقست. عاشقی که از فراق معشوق و در غم هجران او همواره در احوال گوناگون می‌گیرد، صفتی که در سلوک عارفانه نیز با طریقت سالک توأمست و از نشانه‌های طلب راستین و حقیقی محسوب می‌شود. برای نمونه در ابیات زیر، حالات عاشق، متغیر اما صفت گریستن ثابتست:

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت گریان چو در قیامت چشم گناهکاران (غزل ۴۵۰)
ما بی تو به دل برنزدیم آب صبوری چون سنگدلان دل بنهادیم به دوری (غزل ۵۷۱)
آب شوق از چشم سعدی می‌رود لاجرم چون شعر می‌آید سخن تر می‌شود
(غزل ۵۷۱)

نتیجه

بررسی واژه «آب» در غزلیات سعدی، نمایانگر نقش نمادین این واژه در جهان معرفتی سعدیست. سعدی با تصویرسازی‌هایی که بخصوص بواسطه انواع تشبیه و ایهام در رابطه با آب و واژه‌های مرتبط با آن کرده است، به تبیین دو جهان اینسویی و آنسویی، عالم ظاهر (جسم) و باطن (روح) پرداخته و به واژه آب بعنوان کلان نماد در غزلیات، تشخص ویژه سبکی بخشیده است. در این میان، تصاویر آب و آتش، و آب و تشنه را میتوان بنیاد اعتقاد فکری سعدی از آب در جهان معناگرانه او دانست. آتش در تقابل با آب، نماد عشقست و ایندو در یک تصویر واحد، نمایاننده دو جهان مادی و معنوی و جلوه دو سطح پیدا و ناپیدای عشقند. همچنین آب در کنار واژه تشنه، نماد معشوق و تشنه، نماد عاشق مشتاقست. خاصترین معنایی که سعدی بر واژه آب حمل میکند، آب در معنای اشکست که آن را در ترکیب «آب چشم» و «آب دیده» بکار میگیرد؛ برترین اثر عشق و والاترین نشان عاشقی که در سلوک عارفانه و در تعریف دردمندی عاشق طریقت، از خصوصیات بارز و ضروری سالک محسوب میشود. اشک عاشق نمود عشقیست که در درون عاشق نهانست و این عشق پنهان، با واژه آتش ملموس میشود. کاربرد سعدی از واژه‌های کنار و غرقه، آبگینه، گل، خاک و .. در کنار «آب» و استفاده از آب در ترکیب‌هایی چون آب شوق، آب حسرت، آب حیات... و سایر لغات و تصاویری که در طی مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، همه در جهت ملموس ساختن مفهوم عشق در دو جهان مادی و عرفانیست، عشقی فراتر از مفهوم زمینی و جسمانی آن، عشقی که حقیقت و معنی دو جهانست، موطن اصلیش را در عالم بالا و نشان و جلوه آن را در جهان خاکی باید جست. دستاورد دیگری که از کل مقاله بدست میآید اینست که سعدی با کلان تصویر آب و خوشه‌های تصویری مرتبط با آن، اندیشه‌های درونی خود را وصف میکند و در قالب تابلویی به معرض دید خوانندگان اشعارش قرار میدهد؛ گویی سعدی با این شگرد، میان جان و جهان پیوندی عاشقانه برقرار میکند.

منابع

- قرآن ، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای (۱۳۸۱)، نشر الهادی، چاپ ششم.
- تاریخ بیهقی ، بیهقی دبیر، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین (بی تا)، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، نشر ارغوان
- تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی ، سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۳۸)، تهران: نشر کلاله خاور.
- حکمت سعدی، هخامنشی، کیخسرو (۲۵۳۵)، نشر امیرکبیر.
- در قلمرو سعدی، دشتی، علی (۱۳۸۱)، نشر امیرکبیر، چاپ ششم.
- سبک‌شناسی شعر، شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)، تهران: نشر فردوس.
- سعدی در سلاسل جوانمردان، شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، [www. Tebyan-ardebil. Ir](http://www.Tebyan-ardebil.ir)
- شدالآزار عن زوارالمزار ، شیرازی، معین‌الدین جنید (۱۳۲۸)، تحقیق علامه محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران.
- عرفان سعدی، آقایانی چاوشی، جعفر (۱۳۸۱)، ترجمه محمدمهدی فولادوند، نشر میراث، ش ۱۸- ۱۹
- کلیات شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، شیرازی، مصلح‌الدین سعدی (۱۳۸۲) تصحیح محمدهلی فروغی، چاپ چهارم، تهران: نشر ققنوس.
- نفحات الانس ، جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰)، تصحیح محمود عابدی، تهران: نشر اطلاعات.